

قلمرو قدرت عقل

ترجمه: عبدالصمد حسن زهی

به هر حال، جهت آگاهی بیشتر از موضوع، این مقاله که یکی از سخنرانیهای اندیشمند محقق و یکی از شخصیت‌های علمی بارز جهان اسلام است، ترجمه شده تقدیم خوانندگان می‌گردد.

استاد حقوق دان، علامه فرهیخته، محمد تقی عثمانی در اغلب کنفرانسهای علمی اسلامی دنیا، شرکت کرده و عضو فعال «مجلس تحقیقات فقهی جدّه» در عربستان سعودی است؛ ایشان در عین حال، قاضی بخش شرعی دادگاه عالی پاکستان، سر دبیر مجله «البلاغ» کراچی و استاد بلند پایه حدیث در جامعه دارالعلوم کراچی است و یکی از مفتیان محقق و حقوقدان پاکستان می‌باشد. او در زمینه‌های مختلف، قلم فرسایی نموده و به سه زبان عربی، اردو و انگلیسی دهها کتاب نوشته است.

از مهم ترین آثار او می‌توان کتابهای ذیل را نام برد:

۱- تکمله فتح الملهم ۶ جلد (عربی)

۲- درس ترمذی - حدیث (اردو)

۳- اسلام و عصر جدید

۴- روش اجتهاد

۵- مسیحیت چیست؟

۶- حضرت معاویه و حقایق تاریخی

۷- از انجیل تا قرآن

۸- اسلام و اقتصاد جدید

۹- The Authority Of Sunnh

۱۰- The Rules Of I Tikaf

۱۱- What Is chirstanity?

۱۲- Easy Good Deeds

امیدوارم که این کوشش ناچیز مورد استفاده خوانندگان محترم و مورد قبول بارگاه احدیت قرار گیرد. الحمد لله رب العلمین و الصلوة و السلام علی رسوله الکریم و علی آله و اصحابه اجمعین. اما بعد:

این اولین بار نیست که من در این آکادمی، حضور پیدا می‌کنم بلکه در دوره‌های قبلی نیز سخنرانی داشته‌ام. این

امروزه با توجه به اینکه فلسفه‌های جدید و خوش ظاهر؛ افکار نو اندیش را به خود جلب نموده اند، همواره این سؤال، ذهن بشر، به خصوص قشر تحصیلکرده و روشنفکر جوامع مختلف را به خود مشغول کرده است که: وقتی انسان دارای عقل است، چه نیازی به راهنمایی و وحی الهی دارد؟!

در جواب باید گفت: همانگونه که می‌دانیم بشر از بدو تولد، دارای مغز، قدرت تفکر و اندیشه بوده است و به مرور زمان، رشد نموده است و به سوی تکامل پیش می‌رود. آنگاه که قدرت تصمیم‌گیری در امور زندگی و فعالیت‌های روز مره خود را به دست آورد، به اندیشه می‌پردازد و پس از تجزیه و تحلیل، امور پیرامون خویش را اداره می‌کند.

انسان پس از این مرحله، پیشرفت می‌کند و اوج می‌گیرد اما باز هم محدودیتهایی دارد و فراتر از آن، قدرت عمل ندارد. در چنین وضعیتی، برای تقویت عقل بشر در اداره امور زندگی، وسیله‌ای برتر از عقل در اختیار او قرار داده شده است تا بدین وسیله بتواند بر مشکلات زندگی در هر دو جهان، فایق آید. همان گونه که شرکتهای سازنده کامپیوتر، برای کارایی بیشتر رایانه‌ها، ابر کامپیوتر را به میدان آورده اند.

اسلام می‌گوید، حتماً از عقل کار بگیرید ولی فقط تا جایی که کارایی دارد. مرزی وجود دارد که آنجا عقل کارآمد نیست و جواب نادرست می‌دهد، مانند کامپیوتر، اگر شما بخواهید از آن استفاده‌ای ببرید که برای آن ساخته شده است، فوراً جواب می‌دهد. اما اگر برنامه‌ای را بخواهید که در کامپیوتر شما نصب (Feed) نشده است، نه تنها رایانه کار نمی‌کند بلکه جواب نادرست می‌دهد. همین‌طور آنچه در عقل نصب نشده است، خداوند برای کسب آن وسیله‌سومی که وحی الهی باشد عنایت فرموده است. هرگاه بخواهیم در آن محل عقل را بکار ببریم، جواب نادرست می‌دهد.

که ما چرا می خواهیم به زندگی خود صورت اسلامی (Islamize) بدهیم؟ و چرا می خواهیم قوانین کشور را در چهار چوب اسلام در بیاوریم؟ در حالی که آموزشهای دینی، دارای قدمتی هزار و چهار صد ساله، بلکه چند هزار ساله هستند.

مطلبی که می خواهیم بحث کنیم این است که یک دولت مادی گرا (Secular state) که به آن دولت لائیک گفته می شود، چگونه نظام حکومت و زندگی خود را اداره می کند؟ برای این منظور، دارای اصول خاصی نیست بلکه گفته می شود ما عقل داریم؛ ما مشاهده و تجربه می کنیم. ما بوسیله عقل، مشاهده و تجربه خود، پی می بریم که در عصر حاضر چه نیازهایی داریم؟ خواسته های آن چیست؟ و بعد از این وضعیت، مصلحت ما در چیست؟ و سپس ما طبق همین مصلحت قوانین خود را برنامه ریزی می کنیم. هرگاه احوال تغییر کردند ما می توانیم قوانین خود را تغییر دهیم و پیشرفت کنیم.

در نظام یک حکومت مادی گرا، عقل، مشاهده و تجربه را آخرین معیار قرار داده اند. حال باید بررسی شود که این معیار چقدر قوی است؟ آیا این معیار این توان را دارد که بتواند تا قیامت بشریت را راهنما باشد؟ آیا این معیار تنها با تکیه بر عقل، مشاهده و تجربه می تواند برای ما کافی باشد؟

وسایل شناخت علم

در جواب این مسئله یک مطلب قابل تأمل است و آن اینکه: هر نظام اگر پشتوانه علمی نداشته باشد، نمی تواند با موفقیت ادامه حیات دهد.

برای تحصیل علم، در هر زمینه ای خداوند یک سری اسباب قرار داده است. هر یک از این اسباب محدوده مشخصی دارد. هر سبب در محدوده خود، کارایی دارد و قابل استفاده می باشد، ولی فراتر از محدوده خود، کارایی خود را از دست داده و غیر قابل استفاده می باشد.

بطور مثال، اولین اسباب کسب علم که به انسان ارزانی شده اند، حواس پنجگانه می باشند؛ چشم، گوش، بینی، زبان و حاسه لامسه.

با مشاهده چشم، علم بسیاری از مسایل را کسب می کنیم. با چشیدن، علم کسب می شود. با بوییدن، علم حاصل می شود. با لمس کردن، کسب علم می کنیم. لیکن این پنج سبب کسب علم، هرگاه به مرز مشاهده می رسند، هر یک دارای یک قلمرو قدرت (Jurisdiction) است

بار از من خواسته شد تا در خصوص اسلامی کردن قانون مدنی (Islamisation of laws) مطالبی را بیان کنم. بر حسب اتفاق، موضوع اسلامی کردن قانون، بسیار گسترده و طولانی است ولی بنده به بررسی گوشه ای از آن می پردازم.

بنیاد گرایی

هنگامیکه این فریاد بلند می شود که: قانون ما، اقتصاد ما، سیاست ما و تمام بخش های زندگی ما در سیطره اسلام در آید، این سؤال مطرح می شود که چرا باید اینگونه باشد؟ دلیل این چیست؟ این سؤال به این دلیل پیش می آید که ما، در جامعه ای زندگی می کنیم که تصورات مادی گرایی (Secular Ideas) بر اذهان حکومت می کند و این مطلب در دنیا به صورت یک قضیه پذیرفته شده است که: برای اداره یک دولت، بهترین سیستم، سیستم مادی گرایی (Secular system) است و در پرتو همین مادی گرایی (Secularism) است که می توان، یک دولت را به نحو احسن اداره کرد.

در چنین محیطی دولتهای بزرگ و کوچک، نه تنها ادعای مادی گرایی (Secular) می کنند بلکه بر آن افتخار دارند.

اگر در چنین جوامعی این شعار را بدهیم که: ما باید کشور خود را، قانون خود را، اقتصاد و سیاست خود را و هر بخش از زندگی خود را به صورت اسلامی (Islamize) در آوریم، یا به عبارتی دیگر، گفته شود که جامعه خود را تحت اصول کهنه یک هزار و چهار صد سال قبل اداره کنیم، این شعار نه تنها در سطح جهان نامأنوس است بلکه مارکها و انگه های مختلفی را در پی خواهد داشت. اصطلاح بنیاد گرایی (Fundamentalism) در دنیا به یک عنوان نفرت انگیز تبدیل شده است و در نظر جهانیان هر کس بگوید: نظام حکومت باید پیرو دین و اسلام باشد، او بنیاد گرا (Fundamentalist) است. چنین فردی را بنیادگرا خطاب نموده و علیه او تبلیغات سوء می کنند در حالی که اگر به ریشه این کلمه توجه شود، «فندا میتلست» یعنی کسی که اصول بنیادی (Fundamental Principles) را برگزیند یک عنوان خوبی است ولی جهان این را تبدیل به یک اصطلاح مبغوض کرده است.

چرا اسلام گرایی؟

در جلسه امروز می خواهیم به این پرسش پاسخ بدهم

که فراتر از محدوده عملکرد خود کارایی ندارد.

چشم می بیند ولی نمی شنود؛ گوش می شنود ولی نمی بیند، بینی می بوید ولی نمی بیند. اگر کسی بگوید من چشمانم را می بندم و با گوش خود می بینم، مردم دنیا او را نادان می گویند زیرا گوش برای دیدن آفریده نشده است. حال اگر به این شخص گفته شود: گوش شما نمی بیند، پس تلاش شما کاملاً بیهوده است و آن فرد در جواب بگوید: پس اگر گوش نمی بیند، چیز بیهوده ای است، دنیا او را کودن تصور می کند. زیرا او نمی داند که عملکرد گوش محدوده ای دارد و تا حد بخصوصی کارایی دارد و اگر بخواهیم از گوش، استفاده چشم را ببریم، کارایی ندارد. بی تردید خداوند برای کسب علم، به ما حواس پنجگانه را عنایت فرموده است، اما آنها نیز بیرون از دایره عمل خود کارایی ندارند. چشم، گوش، زبان و دست هم معطل می شوند.

این مرحله ای است که چیزها مستقیم مشاهده نمی شوند. در چنین وضعیتی خداوند به ما سبب دیگری برای کسب علم عنایت فرموده و آن «عقل» است.

آنجایی که حواس پنجگانه کارایی خود را از دست می دهند، عقل به کمک انسان می شتابد، مثلاً جلوی من یک میز قرار دارد، من با چشم خود آن را مشاهده کرده می توانم رنگ آن را تشخیص دهم. با دست آن را لمس می کنم و می فهمم که چوب آن محکم است و بسیار زیبا رنگ آمیزی شده است.

اما علم این مطلب را که این میز چگونه به وجود آمده؟ نه می توانم با چشم مشاهده کرده و بگویم و نه با گوش بشنوم و نه با دست لمس نموده و به آن پی ببرم، زیرا کار ساختن میز در حضور من انجام نگرفته است؛ اما در چنین وضعیتی عقل راهنمایی می کند که این میز با این ظرافت و زیبایی خود بخود به وجود نیامده است بلکه سازنده ای آن را ساخته است و آن سازنده یک نجار (Carpenter) با تجربه و ماهر است که به این زیبایی این میز را ساخته است. پس علم ساختن این میز توسط نجار از جمله رهنمودهای عقل است و در آنجایی که حواس پنجگانه من کارایی خود را از دست داد، عقل به کمک من آمد و من را راهنمایی و علم جدیدی به من عطا کرد.

قلمرو قدرت عقل

همانگونه که کارایی حواس پنجگانه نامحدود

(Unlimited) نیست، بلکه در یک حد به پایان می رسد، قلمرو قدرت (Jurisdiction) عقل نیز نامحدود (Unlimited) نیست. عقل نیز تا یک حد کارایی دارد و انسان را راهنمایی می کند ولی اگر بخواهیم فراتر از محدوده عقل از آن استفاده کنیم، جواب درستی نمی دهد و انسان را راهنمایی نمی کند.

آنجا که جولان عقل به پایان می رسد، خداوند وسیله سوّمی برای شناخت اشیا عطا فرموده است و آن آموزش آسمانی و وحی الهی است، کارایی این سبب از جایی شروع می شود که کاربرد عقل به پایان می رسد.

از اینرو استفاده از عقل؛ در حوزه عمل وحی الهی، مانند این است که برای دیدن، گوش را به کار ببریم، برای شنیدن از چشم استفاده کنیم.

هرگز این به این معنی نیست که عقل بیهوده است، بلکه عقل در حوزه عمل خود (Jurisdiction) کارایی دارد. اگر بخواهیم بیرون از دایره عملش، از آن استفاده کنیم، مانند این است که کسی خواسته باشد با چشم و گوش ببوید.

فرق اسلام و مادی گرایی

فرق بین اسلام و یک نظام مادی گرا این است که نظام مادی گرا پس از استفاده از دو وسیله قبلی کسب علم (حواس و عقل)، باز می ایستد.

آنها می گویند: انسان وسیله سوّمی برای کسب علم ندارد، فقط چشم، گوش، بینی و عقل ما وجود خارجی دارند و برتر از این وسیله ای نیست.

اسلام می گوید: همراه با این اسباب، سبب دیگری نزد شما وجود دارد و آن وحی الهی است.

حال باید ببینیم که این ادعای اسلام که تمام امور با عقل روشن نمی شوند؛ بلکه نیاز به راهنمایی آسمانی، وحی الهی، پیامبران، رسل و کتابهای آسمانی داریم، در عصر حاضر تا چه حد درست است؟

بر جهان امروزی عقل گرایی یا فلسفه عقلانی (Rationalism) حکمفرما است و گفته می شود، هر چیز را بر ترازوی عقل گذارده و پس از تشخیص آن را اختیار می کنیم. اما عقل دارای یک فرمول (Formula) و اصل (Principle) مستحکم نیست که وجه تصدیق جهانی (Universal Truth) داشته باشد و بشریت آن را قبول داشته باشد، بوسیله آن برای خوبی و بدی خود یک معیار تجویز نماید. چه چیز خوب است؟ چه چیز بد است؟ چه

نمی شود.

اگر کسی بگوید این از نظر اخلاقی بسیار بد است و مطلب سنگینی می باشد، جواب او این است که واژه های بد اخلاقی و زشت، زائیده تصورات محیط اطراف ما هستند. شما در محیطی متولد شده اید که این مطلب، عیب بشمار می آید، به همین جهت شما آن را عیب می دانید و گرنه از لحاظ عقلی این عیب نیست.

اگر شما می گوید که از این ازدواج، نسب از بین می رود، جواب این است که چه اشکالی دارد که سلسله نسب از بین برود؟ حفظ نسب کدام اصل اخلاقی است که باید باقی بماند.

بخشی از فطرت انسان

اگر در جواب این استدلال بگویید که ازدواج با خواهر از نظر پزشکی ضرر دارد، زیرا نتایج تحقیقات

(Human Urge) نشان داده است که مقاربت جنسی با نزدیکان (Incest) از نظر پزشکی مضراتی در پی دارد، اما می دانید که در جهان غرب بر این موضوع کتابهای زیادی نگاشته می شود که زنانی با محارم، (Incest) بخشی از خوی انسانی (Human Urge) است و مضرات پزشکی که درباره آن تحقیق می شود، صحیح نیست.

همان شعاری که هشتصد سال گذشته عبیدالله بن حسن قیروانی سر داده بود، نه تنها پژواک وسیعی در دنیای غرب دارد بلکه به آن عمل هم می شود.

این معضلات چرا به وجود می آیند؟ دلیل اصلی این است که از عقل در محلی استفاده می شود که قلمرو (Jurisdiction) آن نیست، جایی که نیاز به راهنمایی وحی الهی داریم. نتیجه بی نیازی عقل از راهنمایی وحی الهی این است که پارلمان بریتانیا، مجوز قانونی همجنس بازی (Sexuality) را با کف زدن حاضرین تصویب می کند.

حالا این به صورت یک علم درآمده است. یکبار بطور اتفاقی به یکی از کتابخانه های نیویورک رفتم، آنجا یک قفسه اختصاصی وجود داشت که بر آن این عنوان نوشته بود، زندگی با سلیقه خوشحال (Gay style of Life).

در این موضوع مجموعه ای از کتب نگاشته شده بود که انجمنهای زیادی از این اندیشه پیروی می کنند. دارای تشکلهای و گروههای زیادی است که مسئولین آن دارای پستهای مهمی هستند و شهردار (Mayor) وقت نیویورک

چیزی اختیار کنیم؟ از کدام چیز بپرهیزیم؟ هرگاه این تصمیم را به عقل واگذار می کنید، تاریخ را بررسی نمایید، در آنجا می بینید که این عقل انسان را بیش از اندازه فریب داده است. اگر عقل را آزاد بگذاریم، انسان را از کجا به کجا می رساند. برای این منظور چند مثال تاریخی را تقدیم می کنم.

ازدواج با خواهر

هشتصد سال پیش در جهان اسلام فرقه ای به نام «باطنیه» یا «قرامطه» پدید آمد. نام یکی از سران مشهور این فرقه عبیدالله بن حسن قیروانی است.

او برای پیروان خود نامه ای نوشت که بسیار جالب است، و در آن نامه پیروان خود را به روش زندگی راهنمایی کرده است. او در نامه خود می نویسد: من این مطلب احمقانه را نمی فهمم که در خانواده ها یک دختر بسیار زیبا و خوش سلیقه ای به نام خواهر وجود دارد. او طبع برادر خود را می داند و با روحیه او آشناست، ولی این انسان بی عقل، دست او را در دست یک فرد بیگانه می گذارد، کسی که او نمی داند آیا خواهرش با آن بیگانه خوشبخت می شود یا خیر؟ طبع او را می داند یا خیر؟

خود این برادر، گاهی برای خود دختری می آورد که از نظر زیبایی، سلیقه و طبع شناسی هم طراز خواهرش نیست. من نمی فهمم که برای این حماقت چه دلیلی وجود دارد که سرمایه خانه خود را به دست دیگری بدهیم و برای خود چیزی بیاوریم که آرامش و راحتی کامل نداشته باشیم، این حماقت و خلاف عقل است!

من پیروان خود را نصیحت می کنم که از این حماقت اجتناب کنند و سرمایه خانه خود را، در خانه نگهدارند. (۱) در جایی دیگر عبیدالله بن حسن قیروانی بر اساس عقل این پیام را به پیروان خود می دهد، او می گوید:

چه دلیلی دارد که وقتی یک خواهر می تواند برای برادر خود غذا بپزد، گرسنگی او را دور کند، برای راحتی او لباسش را آماده کند و رختخواب او را پهن کند، چرا نمی تواند از لحاظ جنسی او را ارضا کند؟ این چه دلیلی دارد؟ این که مخالف با عقل است. (۲)

شما هر چه می خواهید این نظریه را نکوهش کنید ولی من می گویم، شما فقط بر اساس عقل محض که از پرتو نور وحی الهی تهی باشد، جواب این استدلال را بدهید. تنها بر اساس عقل تا قیامت جواب این استدلال داده

نیز یک خوشحال (Gay) بود.

رساله آمریکایی «تایمز» نوشته است؛ که یک هزار نفر از شرکت کنندگان ارتشی در جنگ خلیج، به این دلیل از ارتش اخراج شدند، که همجنس باز (Homo Sexual) بودند.

بعد از این اقدام سرو صدا بلند شد و تظاهرات راه افتاد و از هر طرف این صدا به گوش می رسید که اخراج این افراد از پستهای ارتش به دلیل همجنس بازی، خلاف عقل است و باید دوباره این افراد به پستهای خود مشغول خدمت شوند. این بخشی از فطرت انسان (Human Urge) است و امروزه فطرت انسان (Human Urge) را بهانه قرار داده و هر کار بد دنیا را جایز قرار می دهند. تمام این کارها بر این اساس انجام می گیرد و گفته می شود، که از نظر عقل چه اشکالی در این کار وجود دارد. بحث فوق فقط پیرامون جنس انسان بود، اما حالا نوبت به جانوران، سگها، الاغها و اسبها رسیده است و این مطلب را با افتخار بیان می کنند. برای روشن شدن مطلب مثالی عرض می کنم: جهان امروزی از زیانهای بمب اتم وحشت زده شده و پریشان است و برای کم کردن فعالیتهای هسته ای کوشش می کند. مقاله ای را که در دایرةالمعارف بریتانیا (Encyclopedia of Britannica) درباره بمب اتم نوشته شده است، بررسی می کنیم. در آنجا نوشته شده که: بمب اتم در دنیا در دو محل تجربه شده است، یکی در هیروشیما و دیگری در ناکازاکی.

با بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، یک میلیون انسان نجات پیدا کردند و آنها از مرگ رهایی یافتند. دلیل منطقی آنها این است که اگر هیروشیما و ناکازاکی بمباران اتمی نمی شدند، جنگ ادامه پیدا می کرد و تقریباً بیش از یک میلیون انسان کشته می شدند. پس بمب اتم اینگونه تعریف شده که وسیله ای است که با آن، جان یک میلیون انسان نجات یافته است.

آنها مجوز (Justification) این تراژدی را عرضه می کنند در حالی که جهان بر آن نفرین می فرستد زیرا بوسیله آن، در هیروشیما و ناکازاکی، نسلهای آینده آنها نیز تباہ شدند، افراد بی گناه کشته شدند و این مجوز (Justification) هم بر اساس عقل صادر شده بود. پس هیچ بدی و خرابی بزرگی نیست که عقل برای آن دلیل و مجوزی فراهم نکند.

امروز جهان بر فاشیسم (Fascism) نفرین می فرستد و در دنیای سیاست نام هیتلر و موسولینی جزء منفورترین نامهاست ولی اگر فلسفه آنها را بررسی کنیم در می یابیم که آنها فاشیسم (Fascism) را به صورت یک اصل فلسفی ارائه داده اند. اگر یک آدم معمولی فلسفه فاشیسم را مطالعه کند، اعتراف می کند که قابل فهم است، آخر چرا؟ زیرا عقل آنها را به آن طرف سوق می دهد.

هر حال! هیچ بدی در جهان نیست که برای خوب جلوه دادن آن، بر اساس یک دلیل عقلی، تلاش نشود، زیرا عقل را در محلی مورد استفاده قرار می دهند که فراتر از محدوده عملکرد آن است.

علاوه این خلدون مورخ و فیلسوف بسیار بزرگی بود. او می نویسد: عقلی که خداوند به انسان عنایت فرموده است، تازمانی که در محدوده خود مورد استفاده قرار گیرد، بسیار کارآمد است، اما هرگاه فراتر از دایره خود گام نهد، کارایی خود را از دست می دهد. او مثال بسیار زیبایی بیان می کند که عقل مانند ترازوی توزین طلا است، آن ترازو فقط می تواند چند گرم طلا را وزن کند و بس. کاربرد آن، همین است زیرا فقط برای وزن کردن طلا ساخته شده است. اگر کسی بخواهد در این ترازو، یک کوه را وزن کند، ترازو می شکند. وقتی که با وزن کردن یک کوه این ترازو شکست، فردی بگوید که این ترازو چیز بیهوده است زیرا نمی تواند کوه را وزن کند و باید آن را شکست، جهان او را احق می داند. اصل مطلب اینست که او از ترازو در محل نادرستی استفاده کرده است. (۳)

فرق اسلام و مادی گرایی

فرق اساسی اسلام و مادی گرایی این است که اسلام می گوید، حتماً از عقل کار بگیری ولی فقط تا جایی که کارایی دارد. مرزی وجود دارد که آنجا عقل کارآمد نیست و جواب نادرست می دهد، مثال ساده آن کامپیوتر است. اگر شما بخواهید از آن استفاده ای ببرید که برای آن ساخته شده است، فوراً جواب می دهد.

اما اگر برنامه ای را بخواهید که در کامپیوتر شما نصب (Feed) نشده است، نه تنها رایانه کار نمی کند بلکه جواب نادرست می دهد.

همین طور آنچه در عقل نصب نشده است، خداوند برای کسب آن، وسیله سومی که وحی الهی باشد عنایت فرموده است. هرگاه بخواهیم در آن محل عقل را بکار

ببریم، جواب نادرست می دهد.

به همین دلیل پیامبر اسلام «مبعوث شد، قرآن کریم نازل شد، چنانکه قرآن کریم می فرماید: اَنَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» (۴)

ما این کتاب را برای شما به حق فرستادیم تا بین مردم فیصله کنید.

قرآن کریم به شما می گوید که حق چیست و ناحق کدام است؛ می گوید که: چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست است، می گوید: خیر و شر کدام است، این مطالب فقط بر اساس عقل مشخص نمی شوند.

وضعیت سازمان آزادی فکر

یک اداره بین المللی به نام سازمان بین المللی دفاع از حقوق بشر وجود دارد، که دفتر مرکزی آن در پاریس است. مدتی قبل یک پژوهشگر این سازمان برای یک بررسی به پاکستان آمده بود. او برای مصاحبه نزد من آمده و اظهار داشت: هدف ما این است که برای آزادی اندیشه فعالیت کنیم، بسیاری از افراد برای آزادی اندیشه در زندان و بازداشتگاه بسر می برند و باید آزاد شوند. این یک مسئله متفق است که نباید کسی با آن مخالفتی داشته باشد. من به این دلیل به پاکستان اعزام شده ام که نظر طبقات مختلف را در این موضوع بررسی کنم. من شنیده ام که شما با دانشمندان بسیاری در ارتباط هستید، من هم از شما سؤالاتی دارم.

من از او پرسیدم: که هدف از این بررسی چیست؟ او گفت: می خواهم بدانم، طبقات مختلف در این باره چه نظریاتی دارند. من پرسیدم: شما به کراچی تشریف آوردی؟ گفت: من امروز صبح رسیدم. من پرسیدم: که کی بر می گردی؟ او گفت: فردا صبح به اسلام آباد می روم. پرسیدم: در اسلام آباد چند روز می مانی؟ گفت یک روز در اسلام آباد می مانم. گفتم شما می خواهید آرا طبقات مختلف را بررسی کنید و بعد گزارش کار خود را به مرکز بدهید، به نظر شما برای این منظور در این دو، سه شهر، چند روز وقت کافی است؟

پاسخ داد، پر واضح است که در این مدت سه روز، نظرات همه مشخص نمی شود ولی من با گروههای فکری مختلف دیدار می کنم، بعضی را ملاقات کرده ام و به همین دلیل خدمت شما رسیده ام. شما نیز مرا راهنمایی کنید. از او پرسیدم: که شما امروز در کراچی با چند نفر ملاقات

کرده ای؟ گفت: من با سه نفر دیدار و گفتگو کرده ام و شما نفر چهارم هستید.

گفتم: شما نظر چهار نفر را جویا شده ای و بعد در گزارش خود می نویسی که نظر اهالی کراچی این است، مرا ببخشید، من به دقت عمل این بررسی، اعتراض دارم زیرا عملکرد یک پژوهشگر محقق و بررسیهای تحقیقی اینگونه نیست. به همین جهت من به سؤالات شما پاسخ نمی دهم. او عذرخواهی کرد که وقتش کم بوده است و فقط توانسته است با چند نفر ملاقات کند. بنده عرض کردم در صورت کمبود وقت، چه نیازی بود که شما مسئولیت این بررسی را به عهده بگیری؟ وی اصرار کرد که گرچه اعتراض شما بجا است ولی شما باید به چند سؤال من پاسخ دهید. بنده عذرخواهی کردم و گفتم: نمی توانم با چنین بررسی بی دقت و ناقصی همکاری داشته باشم، البته اگر شما اجازه دهید، چند سؤال درباره هدف اساسی این سازمان می پرسم. او گفت: در اصل، من برای سؤال کردن از شما آمده بودم، ولی اگر شما نمی خواهید به سؤالات من پاسخ بدهید، پس در مورد اداره ما، هر سؤالی دارید پرسید.

بنده پرسیدم: شما فرمودید اداره ای که از طرف آن اعزام شده اید، پرچمدار آزادی اندیشه است؛ البته که

(Absolute) آزادی اندیشه و فکر بسیار عالی است ولی می خواهم پرسم که آیا این آزادی از نظر شما کاملاً مطلق (Absolute) است یا محدودیتهای هم دارد؟ گفت: من منظور شما را از این سؤال نفهمیدم. گفتم: منظور من این است که آیا این آزادی اندیشه آنقدر مطلق (Absolute) است که هر چه به ذهن انسان خطور کرد، آن را اظهار و پخش کند و دیگران را به آن دعوت دهد؟ مثلاً نظر من این است که افراد سرمایه دار جامعه، ثروت هنگفتی جمع کرده اند، بنابراین، فقرا حق دارند که سرمایه آنها را غارت کنند و مال آنها را بربایند.

من این نظریه را تبلیغ کنم که فقرا دست به چپاول بزنند و کسی آنها را دستگیر نکند زیرا قشر سرمایه دار با مکیدن خون فقرا این سرمایه را بدست آورده است، حالا شما بگویند آیا طرفدار این آزادی فکر هستید یا خیر؟

او در جواب گفت: ما حامی این طرز تفکر نیستیم. من گفتم: که همین موضوع را می خواهم روشن کنم، وقتی (Yardstick) آزادی اندیشه، مطلق (Absolute) نیست، پس شما هم قبول دارید که باید محدودیتی وجود

شما برخاسته از ذهن شماست و معیار او پرداخته ذهن اوست و کسی را در جهان نمی یابیم که معیاری تجویز کند که برای جهان قابل قبول (Universally Applica) باشد.

من بدون تردید و هراس می گویم که انسان بغیر از وحی الهی ملاک دیگری ندارد که بوسیله آن، برای اجرای محدوده ای جایز این تصورات مبهم، یک ملاک الزامی و ابدی فراهم کند. انسان بدون راهنمایی خداوند چیز دیگری ندارد. اگر شما فلسفه را مطالعه کنید، به این مسأله برخورد می کنید که قانون چه ارتباطی با اخلاق دارد؟ یک مکتب فکری در فلسفه وجود دارد که می گوید: اخلاق هیچ ربطی به قانون ندارد و تصور خوبی و بدی اشتباه است، نه چیزی خوب است و نه چیزی بد است. این مکتب می گوید: واژه های باید و نباید، شاید (Should/Shoud not) Ought) و غیره زائیده خواسته نفس انسان هستند و گرنه چنین تصویری نیست و ملاکی برای تعیین خوبی و بدی وجود ندارد. این اصل مشهور حقوق الهی (Jurisprudence) بر قانون است و در پایان بحث نوشته است: بشریت برای تعیین این موارد یک چیز را می تواند در اختیار داشته باشد و آن مذهب (Religion) است ولی چون مذهب (Religion) مربوط به باور و عقیده (Belief) انسان است و این در نظام مادی گرای جایی ندارد، بنابراین، ما نمی توانیم آن را به عنوان یک اساس بپذیریم.

در پارلمان بریتانیا، مجوز قانونی همجنس بازی (Homo Sexuality) با کف زدن حاضران تصویب شد. قبل از تصویب این قانون، مخالفتهای زیادی با آن شده بود و کمیته ای برای بررسی آن تشکیل شد که آیا این قانون تصویب شود یا خیر؟ گزارش این کمیته منتشر شد و خلاصه آن در کتاب مشهور فرید من (Fridman) دی لیگل تهیوری (The Legaltheory) اینگونه آمده است که این کمیته در پایان گزارش خود می نویسد:

«گرچه در این شکی نیست که این قانون خوب به نظر نمی رسد ولی چون ما مصوباتی داریم که قانون نباید در زندگی خصوصی انسان مداخله کند، بنابراین، در پرتو این اصل تازمانی که ما، بین گناه (Sin) و جرم (Crime) فرق بگذاریم که گناه و جرم دو مسئله متفاوت هستند، تا آن زمان برای باز داشتن این مصوبه دلیلی نداریم. البته اگر گناه و جرم را یکی تصور کنیم می توانیم بر خلاف این قانون رأی

او گفت: آری! باید محدودیتی باشد، مثلاً نظر من این است که آزادی فکر باید به این مقید باشد که در نتیجه آن بر دیگران خشونت (Violance) و سختی اعمال نشود. من عرض کردم: شما این قید را طبق نظر خود اعمال کرده اید ولی اگر نظر فردی، این باشد که بعضی از اهداف بزرگ، بدون خشونت بدست نمی آیند و باید برای بدست آوردن آن اهداف و الا زیانهای خشونت را بپذیریم، آیا آزادی فکر این فرد قابل تقدیر است یا خیر؟

دوم اینکه شما طبق نظر خود برای آزادی فکر یک قید گذاشتی، آیا فردی دیگر این اختیار را دارد که طبق نظر خود قیدی دیگر بگذارد یا خیر؟ در غیر این صورت باید دلیلی وجود داشته باشد که طبق نظر شما عمل شود و به نظر دیگران عمل نشود.

از اینرو اصل سؤال من این است که این محدودیتها چه باشند؟ چه کسی تصمیم می گیرد که این قیود وجود داشته باشند؟ و نزد شما کدام معیار وجود دارد که بر اساس آن، شما این تصمیم را بگیرید که فلان قید بر آزادی فکر اعمال شود و فلان قید اعمال نشود؟ شما به من یک معیار دقیق (Yardstick) بگویید که بوسیله آن، بتوانید این تصمیم را بگیرید که فلان محدودیت درست است و فلان محدودیت نادرست است.

او در جواب گفت: ما هیچگاه به این جنبه قضیه با دقت فکر نکرده ایم. من گفتم شما به یک سامان بزرگ بین المللی وابسته هستی و برای تهیه گزارش برای آن سازمان آمده ای و مسئولیت آن را به عهده گرفته ای ولی این موضوع اساسی در ذهن شما نیست که حدود و مفاد (Scope) آزادی فکر، باید چه باشد؟

به نظر من این برنامه شما متمر ثمر نیست، لطفاً جواب این سؤال مرا از طریق اطلاعات سازمان و مشورت با دوستانتان فراهم کنید.

او گفت: من نظرات شما را به سازمان گزارش می کنم و اطلاعاتی که در این زمینه داریم فراهم می کنم، سپس از من بسیار تشکر کرد و رفت. من تا امروز طبق وعده او منتظر اطلاعات او و پاسخ سؤال خود هستم و یقین دارم که وی تا قیامت نمی تواند جواب سؤال مرا تهیه کند و نه یک معیار عرضه کند که مورد قبول جهانیان باشد، زیرا شما یک معیار تعیین می کنید و فردی دیگر معیار دیگری بر می گزیند. معیار

بدهیم. بنابراین، ما برای رد کردن این قانون دلیلی نداریم. لذا، این قانون باید تصویب شود.

وقتی ما می‌گوییم که قانون مدنی (Law) ما اسلامی باشد، به این معنی است که نظام مادی گرایي؛ فراتر از اسباب علم که چشم، گوش، بینی، زبان و عقل هستند یک قدم به جلو گذاشته و برای تحصیل علم از راهنمایی وحی الهی استفاده نماید و آن را شعار خود قرار دهد.

وقتی این مطلب روشن شد که راهنمایی وحی الهی از محلی شروع می‌شود که پایان جولان عقل است، پس (Reason) هرگاه بوسیله قرآن و سنت حکمی صادر شد، رد کردن آن فقط به این دلیل که ما علت آن را نمی‌فهمیم، کار احمقانه‌ای است زیرا حکم وحی در محلی صادر شده است که استدلال عقلی کارایی ندارد.

اگر استدلال کارآمد می‌بود، نیازی به وحی نداشتیم و اگر عقل شما مصالح پوشیده در این حکم را درک می‌کرد، نیازی نبود که خداوند این دستور را بوسیله وحی صادر کند. در اینجا پاسخ سؤال دیگری هم روشن می‌شود که اغلب برای قشر با سواد ما پیش می‌آید و آن این است که عصر، عصر تکنولوژی است، جهان در فن آوری نوین پیشرفت می‌کند ولی قرآن و حدیث، فرمولی ارائه نمی‌دهد که مثلاً بمب اتم یا بمب هیدروژنی چگونه ساخته شود. برای این منظور نه از قرآن کریم فرمولی بدست می‌آید و نه در احادیث رسول الله « اشاره‌ای شده است.

بنابراین، بعضی دچار خود کم بینی می‌شوند که جهانیان کره ماه ولی مریخ را فتح نمود و قرآن به ما نمی‌گوید، چگونه به کره ماه برسیم.

جواب این است که قرآن این مطالب را بیان نمی‌کند که زیرا آنها در محدوده عقل، تجربه و تلاش فردی انسان هستند. خداوند آنها را به تجربه شخصی، عقل و تلاش انسان سپرده است، هرچه بیشتر تلاش کند و از عقل و تجربه خود کار گیرد، پیشرفت می‌کند زیرا قرآن در محلی وارد عمل می‌شود که عملکرد عقل به پایان می‌رسد و عقل، قدرت ادراک ندارد، در چنین مواردی قرآن به ما آموزش داده است و برای ما معلوماتی فراهم کرده است. بنابراین، فلسفه اسلامی کردن زندگی این است که ما تمام زندگی خود را پیرو اسلام و قرآن کنیم.

احکام اسلام و قابلیت انعطاف

در پایان، این مطلب قابل ذکر است که پس از قبول

مطالب فوق، این اشکال به وجود می‌آید که چگونه ما، (Elasticity) زندگی کهنه هزار و چهار صد سال قبل را برگردانیم؟ و اصول کهنه هزار و چهار صد ساله را بر قرن بیست و یکم تحمیل کنیم، زیرا نیازهای ما متنوع هستند و مرتب تغییر می‌کنند، در اصل، این اشکال به دلیل عدم آشنایی با علوم اسلامی پیش می‌آید، زیرا اسلام احکام خود را به سه بخش تقسیم کرده است.

بخش اول: احکامی هستند که با نصّ قطعی قرآن و سنت ثابت شده‌اند و تا قیامت هر گونه تغییری که در احوال بیاید، ثابت مانده و تغییر نمی‌کنند.

بخش دوم: احکامی هستند که در آنها امکان اجتهاد و استنباط وجود دارد و برای اثبات آنها نصوص قطعی وجود ندارد که بر احوال عصر خود فایق آیند و اینگونه احکام اسلامی قابل انعطاف (Elasticity) هستند.

بخش سوم: احکامی هستند که قرآن و سنت در مورد آنها دستوری نداده است و درباره آنها هیچ راهنمایی نکرده است. اما چرا قرآن و سنت در این موارد حکم صادر نکرده است؟ دلیل اصلی این است که بررسی آنها را به عقل ما سپرده است و دایره آن، آنقدر وسیع است که انسان می‌تواند از عقل و تجربه خویش استفاده نموده و در این عرصه خالی (Unoccupied Area) پیشرفت نماید تا بدین سان نیازهای هر عصر را برآورده سازد.

بخش دوم احکام که در آن امکان اجتهاد و استنباط وجود دارد، با تغییر احوال و علل تغییر می‌کنند. اما بخش اول احکام، تا قیامت تغییر نمی‌کنند، زیرا این دسته از احکام در حقیقت مبنی بر ادراک فطرت انسان هستند. احوال انسان تغییر می‌کند اما فطرت او غیر قابل تغییر است و چون این احکام مبتنی بر ادراک فطرت هستند، غیر قابل تغییر می‌باشند.

هر صورت تا جایی که شریعت به ما امکان می‌دهد، در همان محدوده می‌مانیم و نیازهای خود را برآورده می‌سازیم.

دایره اجتهاد از جایی شروع می‌شود که نصّ قطعی وجود نداشته باشد. بکار بردن عقل در جایی که نصّ قطعی وارد شده است و اظهار هر گونه مطلبی بر خلاف نصوص، در حقیقت خروج از محدوده عملکرد (Jurisdiction) خود است که در نتیجه آن راه تحریف دین باز می‌شود. مثال آن را بیان می‌کنم.

(Develop) می شوند، در حالی که این استفاده از خواسته های نفس در نصوص قطعی است.

یک متفکر معروف می شناسم، به این دلیل متفکر می گویم که او را در زمینه فعالیتش (Field) متفکر (Thinker) می دانند. در قرآن کریم آمده است: (الْأَسَاقُ وَالْأَسَارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا) یعنی دست مرد و زن دزد را قطع کنید.

متفکر مزبور معتقد است که در این آیه هدف از دزد قشر سرمایه دار جامعه است که کارخانه های بزرگی احداث می نماید و هدف از دست، صنایع (Industries) آن می باشد و هدف از قطع دست، ملی کردن (Nationalization) این صنایع می باشد. بنابراین معنی آیه این است که تمام صنایع سرمایه داران را ملی کنیم تا بدین طریق درب دزدی مسدود شود.

مشرق و تقلید از فرنگ

درباره اینگونه اجتهادات اقبال؛ می گوید:

ز اجتهاد عالمان کم نظر

اقتدا با رفتگان محفوظ تر

یعنی به جای اجتهاد افراد کوتاه فکر، اقتدا به گذشتگان محفوظ تر است.

ترجمه شعر: این هراس وجود دارد که این آوازه تجدد گرایی در مشرق بهانه ای باشد برای تقلید از فرنگ.

در پایان: نتیجه می گیریم تا زمانی که فلسفه اسلام گرایی در ذهن وجود نداشته باشد، فقط از کلمات اسلام گرایی مسئله ما حل نمی شود.

بنابراین، اولین قدم اسلام گرایی این است که در مقابل زخم نیستر سینه سپر کنیم و بدون هیچ بیم و هراسی بتوانیم این مطلب را بگوییم که به نظر ما اگر برای رستگاری بشریت راهی وجود دارد، فقط اسلام گرایی است.

خداوند به ما توفیق فهم دین عنایت کند. (آمین)

پایان

۱- الفرق بین الفرق للبعثی، ص ۲۹۷ و بیان مذاهب الباطنية للدیلمی، ص ۸۱

۲- الفرق بین الفرق للبعثی، ص ۲۹۷ و بیان مذاهب الباطنية للدیلمی، ص ۸۱

۳- مقدمه ابن خلدون، بحث علم کلام، ص ۴۴۰

۴- سوره نسا، ۱۰۵

۵- سوره بقره، آیه ۲۷۵

قرآن کریم گوشت خوک را حرام قرار داده است و این دستور وحی است. در اینجا بکار بردن عقل و ایراد گرفتن که چرا گوشت خوک حرام است؟، در واقع استفاده نادرست از عقل می باشد.

به همین جهت بعضی گفته اند، علت اینکه قرآن کریم گوشت خوک را حرام قرار داده است، این است که در آن زمان خوک بسیار کثیف بود و در یک محیط آلوده پرورش می یافت و کثافت می خورد ولی امروزه برای پرورش آن، پرورشگاههای بهداشتی (Hygienic Farm) تدارک دیده اند و با روش بسیار سالمی پرورش می یابد. از اینرو این حکم باید لغو شود. این نتیجه استفاده از عقل در محلی است که فراتر از کارایی اوست.

همین طور وقتی که قرآن کریم سود و ربا را حرام قرار داده است، عقل بپذیرد یا نپذیرد، حرام می شود. قرآن کریم از مشرکین عرب نقل قول می کند که می گفتند: (انما البیع مثل الربا) (۵) بیع مانند ربا است، انسان از تجارت سود می برد و از ربا هم سود می برد. اما قرآن کریم در جواب آنها فرق این دو مورد را بیان فرمود که بین بیع و ربا این تفاوت وجود دارد، بلکه این جواب را داد که: (وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا) خداوند بیع را حلال و ربا را حرام قرار داده است. حالا برای کسی امکان چون و چرا باقی نمی ماند زیرا چون خداوند بیع را حلال قرار داده است، حلال می شود و چون ربا را حرام قرار داده است، حرام می شود. از این پس اگر کسی در این باره چون و چرا کند در واقع عقل را در جای نادرست بکار برده است.

این داستان مشهور است که یک خواننده هندوستانی به سفر حج رفت. پس از مراسم حج در راه مدینه منازلی وجود داشت که کاروان شب را در آنجا بسر می برد. در یکی از منازل که برای گذراندن شب، اتراق کرده بود، یک خواننده عرب آمد، او بادیه نشین بود. خواننده عرب با ناهنجاری به نواختن نی و شعر خواندن پرداخت، صدای او بسیار ناهنجار بود و طبل زدن را هم خوب نمی دانست.

وقتی خواننده هندوستانی صدای او را شنید، گفت من حالا فهمیدم که چرا حضرت پیامبر «موسیقی را حرام قرار داد، چون ایشان موسیقی این بدویها را شنیده بود و اگر موسیقی من را می شنید، هرگز موسیقی را حرام قرار نمی داد.

اینگونه افکار (Thinking) به نام اجتهاد توسعه داده